

حمله به مرکز تجارت جهانی

و

فروپاشی برخی از بنیادهای اساسی حقوق بین‌الملل*

آنتونیو کاسسه

مترجم: محمد جواد میرفخرایی

۱. مقدمه

حمله تروریستی ۱۱ سپتامبر ۲۰۰۱ به مرکز تجارت جهانی نیویورک نه تنها آثار وحشتناکی از جنبه‌های انسانی، روانی و سیاسی در برداشت بلکه قواعد حقوق بین‌المللی را نیز به شدت تحت تأثیر خود قرار داد. با این حمله مبانی قانونی حاکم بر جامعه بین‌المللی دچار آسیب شد و در نتیجه لزوم بازسازی فکری در آن از یکسو و تأکید بر اصول کلی حاکم بر این جامعه از سوی دیگر بیش از پیش محسوس گردید.

* مشخصات این مقاله به قرار ذیل است:

Antonio Cassese, Terrorism is also Disrupting some Crucial Legal Categories of International Law, European Journal of International Law, vol. 12, No. 5, Nov. 2001, pp. 993 - 1001.

بدیهی است که اطلاق واژه جنگ به این حمله از جانب رئیس جمهور امریکا و اعضای دولت او، استفاده از این اصطلاح در «غیر ما و وضع له» است و ما قصد نداریم که در این مختصر زیاد به آن پردازیم.

جنگ حسب تعریف، مخاصمه‌ای مسلحانه میان دو یا چند دولت است در حالی که در قضیه حمله به برج‌های دو قلوی نیویورک در برابر حمله بسیار خطرناک تروریستی به وسیله سازمانی غیردولتی علیه دولت دیگر قرار گرفته‌ایم. روشن است که استفاده از واژه «جنگ» آثار روانی شدیدی بر افکار عمومی جهانیان داشته است و هدف از بکارگیری آن ایجاد چنین ذهنیتی برای جامعه جهانی بوده که حمله آنقدر شدید و زیانبار است که به منزله حمله علیه دولت بوده و واکنش لازم به آن توسل به تمام منابع و امکانات را همچون حالت جنگ توجیه می‌کند.

این مقاله به بررسی دو نکته اختصاص دارد: در بادی امر درخصوص توصیف حقوقی حمله تروریستی از دیدگاه حقوق جزای بین‌المللی بحث نموده و سپس به این موضوع خواهیم پرداخت که حقوق بین‌الملل اجازه توسل به چه اقدامات قهرآمیزی را به ایالات متحده آمریکا می‌دهد و این اقدامات علیه چه کسانی می‌تواند باشد.

۲. تعریف تروریسم: جنایت علیه بشریت؟

تاکنون حملات تروریستی معمولاً به عنوان جرایم سنگین قابل مجازات تحت قوانین داخلی کشورها و در دادگاههای داخلی آنها تعریف شده است. معاهدات بین‌المللی ناظر به این موضوع دولتهای متعاقد را موظف می‌نماید تا برای ریشه کن کردن این جرایم با یکدیگر همکاری قضایی نمایند. به نظر ما یقیناً می‌توان گفت که تروریسم فراملی مورد

حمایت دولت‌ها، اعم از این که این حمایت مستقیم باشد یا غیرمستقیم، به منزله جرمی بین‌المللی است که هم اینک نیز در حقوق بین‌الملل عرفی به عنوان طبقه خاصی از جرایم مورد پیش‌بینی و نهی قرار گرفته است.

زمانی که برخی کشورها بویژه الجزایر، هند، سری‌لانکا و ترکیه پیشنهاد کردند که تروریسم به عنوان یکی از جنایات بین‌المللی مشمول صلاحیت دیوان کیفری بین‌المللی و به عبارت دقیق‌تر به مثابه جنایت علیه بشریت^۱ تلقی شود، بسیاری از کشورها از جمله امریکا به چهار دلیل زیر با آن مخالفت کردند: الف) نبود تعریف روشنی از جرم تروریسم؛ ب) سیاسی شدن دیوان در صورت آوردن این جرم تحت صلاحیت آن؛ ج) عدم شدت بعضی اعمال تروریستی به نحوی که شایسته تعقیب از سوی دیوانی بین‌المللی باشد؛ د) اثر بخش‌تر بودن تعقیب و کیفر به وسیله دادگاههای داخلی در مقایسه با رسیدگی در دیوان‌های بین‌المللی در اکثر موارد. پیشنهاد مزبور همچنین مخالفت بسیاری از کشورهای در حال توسعه را که معتقد به تفکیک تروریسم از مبارزات استقلال طلبانه ملت‌های تحت سلطه خارجی یا استعماری بودند، برانگیخت و بالمآل به رد پیشنهاد مزبور انجامید.^۲ این رویکرد محتاطانه را تحولات اخیر نیز تأیید می‌کند. از جمله در سال ۱۹۸۴ در قضیه *Tel Oren v. Libyan Arab Republic* دادگاه استیناف ناحیه کلمبیا^۳ اعلام داشت که نظر به فقد هرگونه توافقی نسبت به تعریف تروریسم به عنوان جنایت بین‌المللی در حقوق بین‌الملل عرفی، این عمل به رغم ماهیت تجاوزکارانه آن قابل رسیدگی بین‌المللی نیست. به تازگی نیز در ۱۳ مارس ۲۰۰۱ دیوان کشور فرانسه در خصوص اقدام

۱. نگاه کنید به: A/CONF. 183/C. 1/L. 27

۲. نگاه کنید به: A/CONF. 183/C. 1/L. 27/Rev. 1

3. 726 F. 2d. 774 (D.C. Cir. 1984).

تروریستی شدید دیگری که حسب ادعا، قذافی نیز در آن دخالت داشت با اعلام این که تروریسم، جنایتی بین‌المللی نیست که موجب سلب مصونیت سران دولتها گردد، رسیدگیهای قضایی علیه رهبر لیبی را متوقف کرد.^۴

روبرت بدینتر، حقوقدان فرانسوی و وزیر پیشین دادگستری این کشور، کوفی عنان دبیرکل سازمان ملل متحد و ماری رایینسون^۵ کمیسر عالی ملل متحد در امور حقوق بشر، حمله تروریستی ۱۱ سپتامبر را به عنوان جنایت علیه بشریت تعریف کرده‌اند، و این دیدگاه از جانب بسیاری از حقوقدانان برجسته دیگر نیز پذیرفته شده است.^۶ در حقیقت هم این عمل تمام ویژگیهای یک جنایت بین‌المللی را داراست. ابعاد و ضایعات فوق‌العاده سنگین این حمله بخصوص از آن جهت که افراد غیرنظامی را هدف گرفته است، اقدامی علیه کل بشریت و بخشی از یک عمل سازمان‌یافته گسترده محسوب می‌شود.

هیچ استبعادی ندارد که دولت‌ها تدریجاً چنین توصیفی را پذیرفته و جنایت هولناک تروریسم را جنایت علیه بشریت (بویژه تحت عناوین فرعی قتل، قلع و قمع یا اعمال ضد انسانی یا نظایر آن به شرح مندرج در ماده ۷ اساسنامه دیوان کیفری بین‌المللی) قلمداد نمایند، و به این ترتیب مفهوم جنایت علیه بشریت را گسترش دهند. اما در آن صورت این پرسش

۴. نگاه کنید متن رأی، دیوان عالی کشور، بولتن *des arrêts de la Cour de Cassation* شعبه جنایی، مارس ۲۰۰۱، شماره ۶۴ صص ۲۱۹ - ۲۱۸، در این زمینه نقد: S. Zappalà در شماره ۱۲ E.J.I.L (۲۰۰۱)، صص ۶۱۲ - ۵۸۵ و نیز F. Boitard در RGDIP، شماره ۱۰۵، (۲۰۰۱)، صص ۴۹۱ - ۴۷۴.

۵. اظهارات بدینتر (Badinter) و کوفی عنان (Annan) در رادیو فرانسه و CNN در مورد بیانیه M. Robinson، نگاه کنید: نکات مهم روزنامه ملل متحد، ۲۵ سپتامبر ۲۰۰۱، <http://www.un.org/News/dh/20010925.htm>.

۶. به عنوان مثال نگاه کنید به: آلن پله (Alain Pellet)، لوموند (*Le Monde*)، ۲۱ سپتامبر ۲۰۰۱، صص ۱۲ و نیز حقوقدان انگلیسی جی. رابرتسون (G. Robertson) که همان تعریف را بازگو می‌کند، (نگاه کنید: تایمز، ۱۸ سپتامبر ۲۰۰۱، صص ۱۸).

مطرح می‌گردد که اولاً: چه نوع حمله تروریستی و با چه خصوصیات جنایت علیه بشریت محسوب می‌شود و ثانیاً آیا دیوان کیفری بین‌المللی صلاحیت رسیدگی به تروریسم را نیز خواهد داشت یا خیر. شاید بحق بتوان گفت حوادث تروریستی با ابعادی نظیر واقعه ۱۱ سپتامبر، مشروط به داشتن شرایط و اوصاف این طبقه از جرایم، (بدون تأکید بر یکی از آن شروط مانند ایجاد وحشت در شهروندان) تحت عنوان جنایت علیه بشریت تلقی می‌گردند.

۳. اثرات واقعه ۱۱ سپتامبر بر مفهوم دفاع مشروع در حقوق بین‌الملل
اثرات واقعه ۱۱ سپتامبر بر دفاع مشروع نگران کننده‌تر است. تاکنون علی‌رغم مجادلات حقوقی نظری راجع به دفاع مشروع، نظریه حاکم در حقوق بین‌الملل از وضوح کافی برخوردار بود. به این معنی که چنانچه حمله مسلحانه‌ای به وسیله دولتی علیه دولت دیگر رخ می‌داد، در صورت تعلل و یا عدم اقدام از سوی شورای امنیت، دولت مورد تجاوز می‌توانست به دفاع مشروع فردی دست زده و آن را تا زمان مداخله شورای امنیت ادامه دهد، و همچنین می‌توانست کمک سایر دول را در قالب دفاع مشروع جمعی بطلبد. البته توسل به زور در دفاع مشروع به وجود شرایط دقیق زیر بستگی دارد:

الف) ضرورت توسل به زور باید فوری، قطعی و اجتناب ناپذیر بوده و فرصتی برای رایزنی نباشد (این شرایط در راه حل مشهور وزیر خارجه امریکا وبستر، که در سال ۱۸۴۲ در قضیه کارولین ارائه داده ملاحظه می‌گردد و بعد از ۱۹۴۵ نیز بسیاری در دفاع مشروع بر آن تأکید ورزیدند)؛

ب) استفاده از زور باید منحصرأً برای دفع حمله مسلحانه باشد؛
ج) استفاده از زور باید متناسب با حمله و فقط با هدف مقابله با آن صورت گیرد؛

د) استفاده از زور باید به محض اتمام حمله یا مداخله شورای امنیت خاتمه یابد؛

ه) دولت‌ها در دفاع مشروع باید به اصول اساسی حقوق بشر دوستانه احترام گذارند (مثل حرمت جمعیت‌های غیرنظامی و عدم استفاده از سلاحهای موجد صدمات غیرلازم و ...).

واکنش دیگر در برابر تجاوز، مداخله شورای امنیت است. اما اگر شورا به دلیل در اختیار نداشتن نیروی نظامی نتواند ماده ۴۲ منشور را به اجرا گذارد، امکان دارد که به دولت قربانی تجاوز (و یا به سایر دولتها) اجازه دهد که از زور علیه تجاوز استفاده کنند، نظیر آنچه در ۱۹۵۰ در قضیه کره، و در ۱۹۹۰ در حمله عراق به کویت رخ داد.

در مورد این پرسش خاص که چگونه باید به حمله تروریستی واکنش نشان داد بعضی دول مانند اسرائیل، امریکا و افریقای جنوبی در گذشته استدلال می کردند که می توان در برابر چنین حملاتی به دفاع مشروع توسل جسته و پایگاههای تروریستی را در کشورهای میزبان هدف قرار داد. دستیازی به دفاع مشروع در این حالت مبتنی بر این فرض است که دولت میزبان با پذیرش تشکیلات تروریستی در سرزمین خود به نحوی از انحا تروریسم را تشویق و یا تجویز کرده و لذا معاون در جرم بوده و به تعبیری از بابت حمله مسلحانه غیرنظامی مسؤول است. اما اکثریت دولتها این استدلال را قبول ندارند. به علاوه اقدامات تلافی جویانه نظامی در پاسخ

به تجاوزات محدود نظامی چه علیه دولتها و چه علیه سازمانهای تروریستی همواره غیرقانونی به شمار آمده است.

حوادث ۱۱ سپتامبر به نحو چشمگیری این قالب حقوقی شناخته شده را دستخوش تغییر ساخت. در ۱۲ سپتامبر شورای امنیت سازمان ملل به اتفاق آرا قطعنامه‌ای به شماره ۱۳۶۸ درباره حملات تروریستی صادر کرد. این قطعنامه هم مبهم است و هم متناقض که در مقدمه آن حق دفاع مشروع فردی و جمعی شناخته شده است، در بند ۱، حملات تروریستی ۱۱ سپتامبر به عنوان تهدید علیه صلح قلمداد گردیده و نه «حمله مسلحانه» ای که طبق ماده ۵۱ به دفاع از خود مشروعیت می‌بخشد.^۷ از سوی دیگر در بند ۵ قطعنامه، آمادگی شورای امنیت برای اتخاذ هرگونه اقدام لازم در پاسخ به حملات تروریستی طبق منشور ملل متحد پیش بینی شده است. به عبارت دیگر، قطعنامه آمادگی لازم جهت اقدام نظامی و هر نوع عمل مشابه آن را در صورت اقتضا اعلام داشته است. ملاحظه می‌شود که شورا با صدور این قطعنامه بین دو گزینه گرفتن مسأله در دست خود و کنار رفتن به نفع اقدام یکجانبه ایالات متحده آمریکا ابراز دو دلی و تردید کرده است. احتمالاً فشار وارده از سوی آمریکا برای اداره بحران به دست خود (و احتمالاً با کمک متحدانش) و خواست این کشور برای دور زدن شورای امنیت و گزارش ندادن به آن، علت ابهامات موجود در قطعنامه است.

همان روز شورای پیمان آتلانتیک شمالی به اتفاق آرا بیانیه‌ای را براساس ماده ۵ پیمان ناتو صادر و به دفاع مشروع جمعی در قبال حمله به هریک از ۱۹ عضو پیمان اشاره نمود. به این ترتیب، ۱۹ دولت عضو پیمان

۷. استناد به «تهدید علیه صلح» و «حق دفاع مشروع» در مقدمه قطعنامه بعدی شورای امنیت، مورخ ۲۸ سپتامبر ۲۰۰۱، مورد تأکید مجدد قرار گرفت. [Res. 1373 (2001)].

مزبور اعتقاد خود را به راه حل ماده ۵۱ اعلام داشته و آن را بر استفاده از زور از طریق دفاع مشروع دسته جمعی ترجیح دادند.^۸

به این ترتیب عملاً و ظرف فقط چند روز کلیه اعضای شورای امنیت به علاوه اعضای ناتو و تمام دولتهایی که به توسل به ماده ۵۱ اعتراضی نداشتند، حمله یک سازمان تروریستی را به منزله و معادل حمله مسلحانه یک دولت به شمار آورده و حق توسل به دفاع مشروع را برای دولت قربانی تجاوز به طور انفرادی و برای دول ثالث در صورت تقاضای دولت مورد تجاوز به طور جمعی مورد شناسایی قرار دادند.

اهمیت حمله تروریستی به نیویورک و واشنگتن شاید گسترش مفهوم دفاع مشروع را توجیه نماید. در اینجا قصد نداریم درباره مسأله «عرف خلق الساعة» و شکل یابی فوری قاعده‌ای عرفی که دامنه دفاع مشروع پیش‌بینی شده در ماده ۵۱ منشور را گسترش می‌دهد، بحث کنیم. اظهار نظر قطعی راجع به این مسأله هنوز زود است. قطع نظر از این که آیا با «سابقه» ای متزلزل و یا با تغییری برجسته در قواعد حقوقی روبه‌رو شده‌ایم، واقعیت این است که چنین تلقی جدیدی از دفاع مشروع مشکلاتی بسیار جدی را به دنبال می‌آورد که اهم آنها به قرار زیر است:

تاکنون دفاع مشروع فقط علیه دولتها و تحت شرایط خاص فوق‌الذکر قابل توجیه بود. بنابراین هم هدف از دفاع مشروع روشن بود و هم منظور آن: هدف دولت متجاوز بود و منظور دفع تجاوز. به همین علت مدت اقدامات نظامی نیز در دفاع مشروع مشخص بود و تا خاتمه حمله

۸. ناتو، اطلاعیه ۱۲۴، ۲۰۰۱، (شورای ناتو اعلام کرد که چنانچه حمله مذکور از خارج علیه ایالات متحده آمریکا صورت گرفته باشد، باید به عنوان عملی مشمول ماده ۵ معاهده واشنگتن تلقی گردد که اشعار می‌دارد: حمله نظامی علیه یک یا چند دولت از متحدان اروپایی یا امریکای شمالی، به منزله حمله علیه کلیه آنان محسوب می‌شود).

بیشتر ادامه نمی‌یافت. اما اکنون تمام این شرایط مخدوش گردیده است و این امر مشکلاتی را در خصوص هدف، زمان، مدت، وسایل و طرق قابل توسل در دفاع مشروع برمی‌انگیزد.

مسئله هدف اقدام نظامی در دفاع مشروع حائز دو نکته بسیار مهم است: اولاً در دفاع مشروع «کلاسیک» هدف دولت متجاوز است اما در قضیه مورد بحث، این سازمان تروریستی است که باید مورد هدف قرار گیرد. در نتیجه امکان دارد که استفاده از زور علیه سرزمین دولت میزبان صورت گیرد. نقض حاکمیت دولت مزبور قانوناً از بابت معاونت و یا تخلف از «وظیفه» بین‌المللی هر دولت به شرح مقرر در قطعنامه‌های^۱ مختلف مبنی بر «خودداری از سازماندهی، تحریک، کمک و یا مشارکت در عملیات تروریستی در خاک کشور دیگر و یا حمایت نکردن از فعالیت‌های تشکیلاتی داخل مرزهای خود برای ارتکاب اقدامات مزبور»، قابل توجیه می‌باشد. بنابراین از نظر توسل به زور در قالب دفاع مشروع، معاونت در تروریسم بین‌المللی با «حملة مسلحانه» یکسان شناخته شده است. ثانیاً مسئله دیگر شعاع و محدوده دولتهایی است که احتمالاً باید علیه آنها اقدام شود. گفته شده که شبکه کامل هسته‌های تروریستی تشکیل‌دهنده سازمانی که عملیات ۱۱ سپتامبر را رهبری کرده است در ۶۰ کشور جهان پراکنده است. آیا می‌توان تمام این کشورها را هدف قرار داد؟ مسلماً پاسخ منفی است، زیرا در غیر این صورت مخاصمه مسلحانه می‌تواند به جنگ جهانی سوم مبدل شود. لذا پرسش این است که واقعاً

۹. نگاه کنید به: قطعنامه XXV - ۲۶۲۵ مجمع عمومی مورخ ۲۴ اکتبر ۱۹۷۰ «موسوم به قطعنامه روابط دوستانه» و نیز قطعنامه‌های (۱۹۹۸) ۱۱۸۹ شورای امنیت، مورخ ۱۳ اوت ۱۹۹۸ و (۲۰۰۱) ۱۳۷۳ مورخ ۲۸ سپتامبر ۲۰۰۱.

چطور باید کشورهای مسؤول را مشخص نمود و از باب دفاع مشروع علیه آنها نیروی نظامی بکار برد؟ در زیر به این پرسش پاسخ داده خواهد شد:

نخست این که دفاع مشروع سنتی یا کلاسیک باید واکنشی فوری به حمله باشد. اگر دولت قربانی حمله دفع‌الوقت کند، دفاع مشروع باید به اقدام تحت مدیریت شورای امنیت مبدل گردد. دولت قربانی همچنین نمی‌تواند به اقدام تلافی‌جویانه، که خلاف حقوق بین‌الملل شناخته شده است دست زند، اما در ما نحن فیه به نظر می‌رسد که دولتها واکنش با تأخیر را مورد پذیرش قرار داده‌اند.

از این گذشته، درحالی که در دفاع مشروع شناخته شده و سنتی تعیین زمان ختم دفاع مشروع آسان است، در این مورد طول مدت اقدام به دفاع مشروع قابل احراز نیست، چنان که گفته شده، این «جنگ» سالها طول خواهد کشید.

و اما در مورد وسایل و طرق قابل استفاده مسأله پیچیده‌تر است. زیرا در دفاع مشروع کلاسیک توسل به زور علیه اهداف نظامی و در چارچوب قواعد حقوق انساندوستانه بین‌المللی مجاز شناخته شده است. اما در این قضیه برخی دولتها خواسته‌اند تا استفاده از هر نوع زور و خشونت و توسل به انواع وسایل و روش‌ها حتی کشتن تروریست‌ها بدون محاکمه و یا استفاده از سلاح هسته‌ای را مشروع جلوه دهند. بی‌تردید چنین طرز فکری همیشه آستان حوادث ناگوار بوده و بدعت بسیار خطرناکی را در جامعه بین‌المللی به جا خواهد گذاشت.

۴. لزوم تکیه بر اصول کلی حقوق بین‌المللی

رویاریویی با چنین بدعت‌های اساسی چاره‌ای جز توسل به اصول کلی حقوق بین‌الملل را که تکیه گاه جامعه بین‌المللی است، باقی نمی‌گذارد. تکالیف برخاسته از این اصول را می‌توان چنین برشمرد:

(الف) صلح‌خواهی و حتی‌الامکان امتناع از توسل به اقدام مسلحانه؛

(ب) احترام به حقوق بشر؛

(ج) عدم تعرض به غیرنظامیان؛

(د) حلّ و فصل مخاصمات یا فرونشاندن بحران‌ها در چارچوبی چندجانبه با احتراز از عمل یکجانبه و به حداقل رساندن اقدامات خودسرانه؛
(ه) برقراری عدالت و ریشه کن کردن جنایات بین‌المللی با کشاندن متهمان به پای میز محاکمه.

رعایت اصول فوق مانع از استفاده از زور گردیده و از بروز عوارض آن که می‌تواند به فروریزی بنیان‌های جامعه بین‌المللی بینجامد، جلوگیری می‌کند.

ایالات متحده آمریکا با آغاز اقدامات خود با رمز «عدالت بی‌پایان» قصد ظاهری خود را به برقراری عدالت و نه انتقام‌گیری و معامله به مثل به نمایش گذاشت. گفتنی است که اقدام آمریکا برای تطبیق با اصول و قواعد حقوقی حاکم بر جامعه بین‌المللی باید دارای شرایط ذیل باشد:

(الف) حتی‌المقدور یکجانبه نباشد. در قطعنامه‌های صادره در ۱۲ سپتامبر ۲۰۰۱، شورای امنیت (قطعنامه ۱۳۶۸) و مجمع عمومی (قطعنامه ۵۶/۱) صریحاً و صحیحاً به لزوم اقدام جمعی بین‌المللی تأکید ورزیده‌اند.^{۱۰}

۱۰. شورای امنیت از «تمام دولت‌ها دعوت کرده است که با هم در جهت استرداد مرتکبان، سازمان‌دهندگان و هدایت‌کنندگان (بند اجرایی ۳) همکاری عاجل نمایند و از جامعه بین‌المللی خواسته است جهت جلوگیری و ریشه کن کردن اقدامات تروریستی به تلاشهای مضاعفی دست زند»، (بند

در همین جهت، شورای امنیت طی قطعنامه ۱۳۷۳ که در ۲۸ سپتامبر ۲۰۰۱ به اتفاق آرا به تصویب رسید، تدابیر لازم الرعایه از جانب کلیه دولتها را طبق فصل هفتم منشور در جهت مبارزه با تروریسم احصا کرده و به این ترتیب به مسؤولیت و اقتدار خویش برای حل بحران و راه حل جمعی تأکید ورزیده است.

تحت چنین شرایطی به نظر می‌رسد که هرچند ایالات متحده امریکا (با رعایت شرایط آتی الذکر) احتیاجی به کسب اجازه از شورای امنیت برای اقدام نظامی ندارد، ولی باید حداقل اقدامات خود را بلافاصله به شورا گزارش داده و از آن بخواهد تا برخی از اقدامات نظامی یا اقتصادی را رهبری نماید.

ب) حسب ادعا، قراین و شواهدی قوی وجود دارد که مقرر سازمان تروریستی طراح و مجری عملیات ۱۱ سپتامبر در افغانستان است. از آنجا که دولت افغانستان مدتهای مدید با حضور و فعالیت تشکیلات تروریستی در سرزمین خود به تسامح برخورد کرده و حاضر به همکاری با جامعه بین‌المللی در جهت دستگیری تروریست‌ها نشده است، بنابراین سرزمین افغانستان می‌تواند هدفی مشروع برای واکنش‌های متقابل محسوب شود.

مع‌هذا بکارگیری نیروی نظامی باید با هدف خود یعنی (۱) دستگیری مسؤولان ادعایی جنایات مزبور و (۲) تخریب اهداف نظامی مانند زیرساخت‌ها، پایگاههای آموزشی و تأسیسات استفاده شده توسط تروریست‌ها متناسب باشد و نه با قتل عام ۱۱ سپتامبر.

اجرائی (۴) «و فوراً به هر اقدام لازم دیگر برای پاسخگویی به تروریسم مبادرت ورزد» (بند اجرائی ۵). مجمع عمومی نیز در بند ۳ و ۴ مصرأً به «همکاری بین‌المللی» و استرداد متهمان برای اجرای عدالت «جهت مبارزه با تروریسم» تأکید ورزیده است.

از نیروی نظامی نمی‌توان برای حذف کادر رهبری یا انهدام تأسیسات نظامی افغان یا سایر اهداف نظامی که ربطی به سازمانهای تروریستی ندارند استفاده کرد مگر این که مقامات مرکزی افغان با رفتار و یا گفتار خود اقدامات تروریستی سازمانهای مذکور را تأیید و حمایت نمایند. شاید وضعیت در این مورد با پرونده مطروحه نزد دیوان بین‌المللی دادگستری در قضیه کارکنان دیپلماتیک و کنسولی ایالات متحده در ایران مشابه باشد.^{۱۱} برای این که دولت افغان مسؤول اعمال بین‌المللی تروریست‌ها شناخته شود و در نتیجه ساختار سیاسی و نظامی دولت مزبور بتواند صحیحاً هدف حملات نظامی امریکا تحت عنوان دفاع مشروع قرار گیرد، تروریست‌ها باید به عنوان عوامل دولت افغان درآیند. ناگفته پیداست که رعایت کامل حقوق بشر دوستانه بین‌المللی در هر حال ضروری است و به محض انهدام اهداف مورد نظر عملیات باید خاتمه یابد.

و اما در مورد سایر دولتهای مظنون به حمایت و پناه دادن به تشکیلات تروریستی مرتبط با حملات ۱۱ سپتامبر، ایالات متحده امریکا قانوناً نمی‌تواند به تنهایی راجع به استفاده از زور علیه آنان تصمیم گیرد.^{۱۲}

۱۱. نگاه کنید به: رأی دیوان بین‌المللی دادگستری، ۱۹۸۰، ص ۳۶، بند ۷۴. دیوان حکم داد که مبارزان ایرانی که بطور غیرقانونی سفارت ایالات متحده و اماکن کنسولی آن را اشغال کرده‌اند، از آن زمان که عمل آنان مورد تأیید دولت ایران واقع شد، «عوامل دولت ایران محسوب شده و بنابراین دولت مزبور از نظر بین‌المللی مسؤولیت اعمال آنها را به عهده خواهد داشت». همانطور که گزارشگر کمیسیون حقوق بین‌الملل آقای ج. کرافورد به درستی گفته است اگر دولت عمل آنان را تأیید و تصدیق نماید، اقدام مزبور «اثر به گذشته» نیز خواهد داشت.

(کمیسیون حقوق بین‌الملل، نشست پنجاهم، (1988, A/CN.4/490/Add.5, paras. 283 - 284).

۱۲. این موضع ظاهراً موضع ایالات متحده به نظر می‌رسد با توجه به سخنان وزیر دفاع ایالات متحده

د.

اچ. رامسفلد، «پاسخ ما ممکن است توأم با استفاده از موشک‌های کروز به سمت اهداف نظامی در تمام دنیا باشد... هر نقطه‌ای که دشمن شبکه جهانی تروریستی و دولت حامی داشته باشد، ایالات متحده ممکن است در این رابطه علیه هر دولت خارجی اقدام نظامی نماید». (اینترنشنال هرالڈ تریبون، ۲۸ سپتامبر ۲۰۰۱، ص ۶).

زیرا اولاً استفاده از زور علیه آنان به افزایش بحران سیاسی و نظامی دامن زده و به گسترش جنگ در جهان خواهد انجامید و این چیزی است که با اهداف عالی سازمان ملل متحد (و در واقع جامعه بین‌المللی) برای حفظ صلح و امنیت بین‌المللی مغایر خواهد بود.

ثانیاً باید توجه داشت که دفاع مشروع استثنایی بر اصل ممنوعیتِ توسل به زور یا تهدید به آن است (بند ۴ ماده ۲ منشور ملل متحد) که از اصول آمره حقوق بین‌الملل محسوب می‌گردد. لذا مانند هر استثنای دیگری دفاع مشروع نیز باید به صورت مضیق تفسیر شود. بنابراین به نظر می‌رسد که ایالات متحده آمریکا مجاز نیست که کشورهای دیگری را به فهرست اهداف نظامی خود بیفزاید. چنین اقدامی خلاف مفهوم دفاع مشروع و شرایط و الزامات شناخته شده آن است. باید توجه داشت که در قضیه مورد بحث پنج یا شش کشور به کشور دیگری حمله نکرده‌اند که متعاقب آن حق دفاع مشروع برای کشور مورد تجاوز نسبت به تمام آنها تحقق یابد. بلکه آنچه بوده حمله از سوی یک یا چند سازمان غیردولتی است که ممکن است در چند کشور که تشخیص آنها هم کار آسانی نیست، پایگاه داشته باشد بویژه این که میزان مشارکت هریک از این کشورها نیز در عملیات تروریستی تفاوت می‌کند. این که به دولت قربانی عملیات تروریستی اختیار تام و مطلق داده شود که رأساً در مورد کشورهای حامی تشکیلات تروریستی و درجه حمایت و یا تحریک و تشویق آنها از تروریسم تصمیم‌گیری کند، از نظر حقوقی توجیهی ندارد.

بررسی دقیق اصول کلی حقوق حاکم بر جامعه بین‌المللی پژوهنده را به این نتیجه می‌رساند که: تنها شورای امنیت صلاحیت دارد که در مورد شرایط توسل به زور علیه دول خاصی آن هم با استناد به ادله و شواهد متقن

حاکمی از در اختیار گذاشتن پایگاه، حمایت، تسهیل وسیله و مساعدت بجای متوقف ساختن عملیات تروریستی و دستگیری اعضای آن، تصمیم گیری کند.

ج) نکته بعدی این است که اقدامات ایالات متحده امریکا علاوه بر جنبه نظامی باید متوجه این هدف باشد که متهمان به جنایات تروریستی مورد تعقیب قضایی قرار گرفته و محاکمه شوند و در این راه کشورهای ذی ربط را به استرداد آنان ترغیب کند. گرچه ایالات متحده امریکا طبعاً مایل است چنین افسرادی را در دادگاههای خود محاکمه نماید، نظر غالب^{۱۳} مبنی بر تسلیم متهمان به دیوان کیفری بین المللی لاهه جهت محاکمه پس از تجدید نظر در اساسنامه آن و جاهت بیشتری یافته است. بدیهی است که با برگزاری یک دادرسی بین المللی هرگونه شائبه بی عدالتی و غرض ورزی رفع خواهد شد، زیرا همانطور که گفته شده هیأت منصفه ای که اعضای آن از نیویورک باشد، «از نظر احساسی و عاطفی فوق العاده تحت تأثیر این جنایت قرار دارند»^{۱۴} و بی طرفی آنها زیر سؤال خواهد بود. از این گذشته دادرسی بین المللی بازتاب گسترده تری به قضیه بخشیده و قبح این اقدامات تروریستی را بیشتر نمایان می سازد.

د) اگر انگیزه ایالات متحده امریکا واقعاً اجرای حق و عدالت است، در این صورت نباید خود را فقط به اقدامات سرکوبگرانه محدود سازد. اینگونه اقدامات، واکنشی کوتاه مدت به ماجراست، در حالی که چنین واقعه ای شایسته برخوردی بلند مدت است. اجرای حق، مستلزم تحقق عدالت اجتماعی نیز هست و آن یعنی مبارزه با نابرابری های عمیق اجتماعی مانند فقر، عقب ماندگی اقتصادی، اجتماعی و فرهنگی، بیسوادی و نهادینه

۱۳. نگاه کنید به: ج. رابرتسون، تایمز، C.I.T.

۱۴. نگاه کنید به: ج. رابرتسون، C.I.T.

کردن تکثر سیاسی و مردم سالاری و نظایر آنها. بی تردید عوامل فوق در بطن تروریسم ریشه داشته و در شعله ور شدن نفرت و افراط‌گری اثرگذارند. به قول کوفی عنان « مردم ناامید و مستأصل طعمه‌های بسیار آسانی برای تشکیلات تروریستی هستند».^{۱۵} این در حالی است که ایالات متحده آمریکا طی سال‌های اخیر می‌توانسته با هدف مهار و رفع مشکلات جدی یاد شده تلاش‌های همه جانبه مؤثری را معمول داشته و برای بحران‌های مزمنی چون مسأله خاورمیانه که آستان حوادثی این چنین است به تدریج راه حلی بیابد.

۵. نتیجه

خلاصه کلام این که واکنش به تراژدی فجیع ۱۱ سپتامبر فقط در صورتی می‌تواند به تحولات حقوقی قابل قبول در جامعه بین‌المللی بینجامد که اقدامات و تدابیر متخذه، منطقی و حتی المقدور با اجماع بین‌المللی بوده و با اصول مورد پذیرش این جامعه در تعارض نباشد. اگر چنین نشود راه برای باز تولید این گونه هرج و مرج‌ها در صحنه بین‌المللی همچنان گشوده خواهد بود، و این همان چیزی است که تروریسم بین‌المللی سخت خواهان آن است.

۱۵. مصاحبه مطبوعاتی شیراک (رئیس‌جمهور فرانسه) و کوفی عنان، ۱۹ سپتامبر ۲۰۰۱، ص ۴.
(<http://www.un.org/News/Press/docs/2001/sgsm7964.doc.htm>).